

شنیدم کارفرمایی نظر کرد  
ز روی کبر و نخوت کارگر را  
روان کارگر از وی بیازرد  
که بس کوتاه دانست آن نظر را  
بگفت ای گجنور این نخوت از چیست؟  
چو مزد رنج بخشی رنجبر را  
تو از من زور خواهی من ز تو زر  
چه منت داشت باید یکدگر را  
تو صرف من نمایی بدره سیم  
منت تاب روان، نور بصر را  
منم فرزند این خورشید پرنور  
چو گل بالای سر دارم پدر را  
زنی یک بیل اگر چون من در این خاک  
بگیری با دو دست خود کمر را  
نهال سعی بنشانم در این باغ  
که بی منت از آن چینم ثمر را  
ز من زور و ز تو زر این به آن در  
کجا باقی است جا عجب و بطر را؟  
فشانم از جبین گوهر در این خاک  
ستانم از تو پاداش هنر را  
به کس چون رایگان چیزی نبخشند  
چه کبر است این خداوندان زر را؟  
چرا بر یکدگر منت گذارند  
چه محتاجند مردم یکدگر را؟

ایرج میرزا